

بارها درباره عملیات‌هایی گفته‌اند که من در آنها مشارکت داشته‌ام، برخی از آنها منتشر شدند و برخی از آنها هنوز مخفی‌اند و زمان‌شان، یعنی جدول زمانی سیاسی و دولتی آنها نرسیده است.

زمانی که اکثریت جامعه اسرائیلی فقط شروع به هضم توافق اسلو و آغاز دوران جدید با فلسطینی‌ها کرد، من چهارنعل به پیش می‌رفتم.

در روزهایی که نخست‌وزیر اسرائیل، زنده یاد اسحاق رابین دستان رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین، یاسر عرفات را در محوطه کاخ‌سفید می‌فشرد، من در کویت نخستین مهمان اسرائیلی بودم که با او ملاقات شد و در ملاعام دستان مقامات ارشد آن کشور را فشردم.

وقتی که هنوز صلح یک واژه جدید بود، من به آن به عنوان واقعیتی تاریخی اشاره کردم.

چه چیزی برای عصر جدید مناسب‌تر از هوپا‌ماهای مملو از زائران مسلمان است که در اسرائیل فرود می‌آیند و چه چیزی مناسب‌تر است از نفت کویتی که مستقیم

«آمید و شکست» **خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیرودی برای اسرائیل – ۴۷**

گردشگری با بوی نفت کویتی

به پالایشگاه‌های حیفا و از آنجا با تانکرها به سوی اروپا سرازیر می‌شوند.

این چشم‌انداز جهانی من است: صلح یک اصل است و تجارت چسبی است که آن را از فروریختن حفظ می‌کند. فقط مایه تأسف است کسانی که قرار بود آینده را همچون من ببینند بصیرت را از دست دادند.

ابتکار عمل من که قرار بود اسرائیل را به پیش ببرد، بارها با مقامات خاکستری مواجه شد که قدر زمان را نمی‌فهمند.
اگوست ۱۹۹۳ اقدامات ما در چارچوب شرکت «زیارت» انگیزه دالگرم‌کننده‌ای دریافت کرد.

شریکم در شرکت، میر کیلان، مرا با احمد عزالعرب، تاجر کویتی آشنا کرد که ساکن قاهره و آنجا نمایندگی شرکت «شروق‌ایر»، شرکت هواپیمایی مشترک مصر و کویت را داشت.

ایده میر کیلان درخشان بود؛ با شرکت «شروق‌ایر» مشارکت کنیم و زائران مسلمان را از کویت، کنسورهای خلیج [فارس] و دیگر کشورهای مسلمان مانند نیجریه به اورشلیم بفرستیم.
میر کیلان به ابزارهای بسیاری برای متقاعدسازی احتیاج نداشت. آن روزها، اولین روزهای خوشی پس از امضای توافقنامه اسلو میان اسرائیل و فلسطینی‌ها بود.

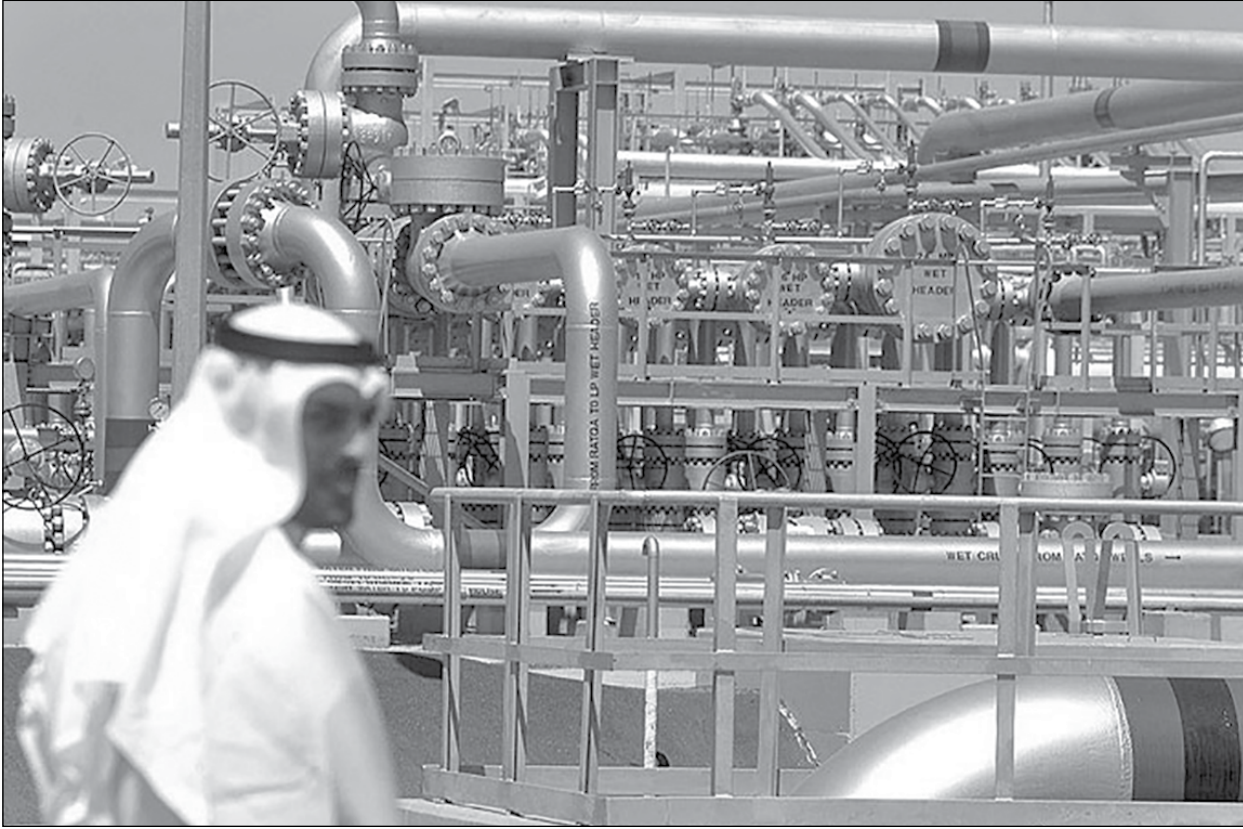
فصل اول

۱. **از تجدد آمرانه تا تلاش برای تحقق تئوری استعماری «ایران منهای روحانیت»**
تاریخ معاصر ایران صحنه تحولات عمیق و همراهی با رودرود شدن دین و نهاد روحانیت با سیاست، فرهنگ و اجتماع است. اوج تعامل و درهم‌آمیختگی دین با اراده سیاسی جامعه ایرانی را می‌توان در نهضت امام‌خمینی(ره) و پیروزی انقلاب اسلامی مشاهده کرد؛ هرچند که چندی قبل تر از آن، اراده حاکمیت سیاسی بر حذف کلسی نهاد روحانیت و دین از صحنه سیاست، فرهنگ و اجتماع تعلق گرفته بود!استعمارگران غربی و خصوصاً انگلیسی‌ها بسا تجربه نهضت تنباکو و جنبش مشروطه به خوبی دریافته بودند که نهاد دین و روحانیت بزرگ‌ترین مانع استعمارگری و چپاول آن‌ها است. در نتیجه با اتکا به سرمستی ناشی از پیروزی در جنگ جهانی اول، رژیم کودتایی و استبدادی پهلوی را از طریق دیکتاتوری سیاه رضاخانی و همراهی ذلیلانه و خائنانه برخی روشنفکران غرب‌زده، در ایران حاکم کردند.

رضاخان اگرچه در ابتدا تلاش کرد با بر تن کردن ردای تزویر، خود را علاقه‌مند به دین و روحانیت و ترقی ایران نشان دهد، اما به مرور، هر چه بر کرسی قدرت تسلط می‌برد، ماهیت سلطنتی‌شده، ماهیت درونی خود را آشکار نمود و ضدیت و عناد بیشتری با دین و روحانیت و منافع ملی نشان داد. همان فردی که روزگاری خود را علاقه‌مند به مرجعیت و شمعان دینی نشان می‌داد و دسته قزاق‌ها را در محرم راه می‌انداخت، عزاداری را ممنوع کرد؛ حجاب از سر زنان ایران برداشت، لباس روحانیت را ممنوع کرد و دست روحانیت را از عرصه آموزش، قضاوت و اوقاف که در آن‌ها بسط بد تاریخی و حداکثری داشت، کوتاه کرد.

درونی خود را آشکار نموده و ضدیت و عناد بیشتری با دینات و روحانیت و منافع ملی نشان داد. همان فردی که روزگاری خود را علاقه‌مند به مرجعیت و شمعان دینی نشان می‌داد و دسته قزاق‌ها را در محرم راه می‌انداخت، عزاداری را ممنوع کرد؛ حجاب از سر زنان ایران برداشت، لباس روحانیت را ممنوع کرد و دست روحانیت را از عرصه آموزش، قضاوت و اوقاف که در آن‌ها بسط بد تاریخی و حداکثری داشت، کوتاه کرد.

به این وضعیت بدهد. ولی صاحب یک‌چنین فکر رضاخانی از تعامل ریاکارانه با روحانیت به سمت حذف حداکثری روحانیت از تمام مناسبات سیاسی و اجتماعی، خودنمایند اثری مستقل است و باید توضیح داده شود رژیم رضخان چگونه به نهادهن‌سازی حذف دین از مناسبات سیاسی



از پروازها از نیجریه راضی نبودیم. هدف ما گشایش خط سازمان‌یافته‌ای بود که به طور ثابت گردشگران را از کشورهای مسلمان با هوایما به اورشلیم بفرستد. احساس کردم که من نباید این فرصت را از دست بدهم. به طور موازی در چند حوزه کار کردم.

به سازمان‌های هوایمایی در اسرائیل-مدیر هوایمایی کشوری و مدیر فرودگاه عتروت- و به وزارتخانه‌های خارجه و گردشگری مراجعه کردم. برنامه‌ها را برایشان توضیح دادم و اجازه آنها را خواستم تا پروازها از فرودگاه در عتروت انجام گیرد. نماینده‌مان در قاهره، عزالعرب به همین نحو به سازمان‌های مصری مراجعه کرد، زیرا هوایماها قصد داشتند در بین راه در قاهره توقف کنند.

پایان سپتامبر ۱۹۹۳ خبری دریافت کردم مبنی بر اینکه فرودگاه عتروت حاضر است پروازها را از قاهره و کویت برعهده بگیرد و اینکه شرکت «شروق‌ایر» تصمیم گرفته شرکت «زیارت» را به نمایندگی خود در اسرائیل منصوب کند. اما برای انجام بی‌نقص کار تصمیم گرفتیم به کویت سفر کنیم. تنها آنجا می‌توانستیم تمام جزئیات معامله را منعقد کنیم و تمام مجوزهایی را که می‌خواهیم، دریافت کنیم. رئیس هیئت‌مدیره «شروق‌ایر»، اسماعیل شریف به ما پیشنهاد کرد تا ابوابرایهم، یکی از صاحبان کویتی «شروق‌ایر»، نزدیک به خانواده سلطنتی و یکی از خانواده‌های مهم در کویت را ملاقات کنیم. شریف به ما گفت: «او یک تاجر قوی و کارآمد است. دقیقاً شخصی است که می‌تواند همکار مناسبی برای پروژه باشد».

سفیر اسرائیل در نیجریه، موشه گیلیوآ را به صحنه وارد کردیم و او در پیشبرد برنامه به ما کمک کرد. ارتباط تجاری با «شروق‌ایر» به سرعت شکل گرفت. شرکت مصری- کویتی حاضر بود تا پروازها را انجام دهد و عزالعرب که درمی‌نواصب اجتماعی روحانیت و غصب جایگاه ذخیره(شلومو عینبار و دیگران به من کمک کردند.

کافظمی در ادامه «موسولینی» را به‌عنوان الگوی برتر برای اداره امور ایران معرفی می‌کند: «موسولینی رئیس‌الوزرای فکلسی ایتالیا دیکتاتور است. موسولینی هر دو صفت اُعلم و جدیت[را داراست؛ موسولینی هم معلومات دارد و هم جدیت. موسولینی مواجه مشکلات عدیده گردیده ولی همه موقع با فکر و در نتیجه عملیات خود، آن‌ها را رد کرده است.

موسولینی مقصود خود را فراموش نکرده، از همه بالاتر موسولینی لیدر حزب فاشیست است. موسولینی می‌گوید برای من جمهوری و شاه فرق ندارد. باید فاشیست حکومت کند و همچنین در

باز خوانی زمینه‌های فکری و سیاسی کتاب «کشف اسرار» امام خمینی (قدس‌سره) — ۲ گذری پروضعیت فرهنگی-اجتماعی عصر سیاه پهلوی

این اواخر، در آخر نطق خود در مجلس گفت: می‌شوم که ما را تهدید می‌کنند خیلی خوب من هم به تهدیدکنندگان می‌گویم ما با خون آمده و با خون خواهیم رفت. موسولینی ظاهراً به پارلمان عیده دارد ولی در مواقع لزوم با تهدید، اکثریت برآی خود تهیه کرده، لوائح پیشنهادی دولت را می‌گذراند. یک‌چنین دیکتاتوری ایران هم لازم دارد. تکیه به اکثریت همان‌طوری که گفته شد بی‌نتیجه است... انقلاب غیر از این که دیکتاتوری مدرنجی است... باید بپذیریم، صورت نمی‌گیرد. تکامل زمینه آن را تهیه نماید، صورت نمی‌گیرد. تکامل تدریجی وسیله‌ای بس بطی است، باید مشقت آهنبین دهان آخوند بی‌سواد که نشر معارف را باعث بدبینی می‌داند، خرد نماید.»

یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های استبداد رضاخانی، تمسک به حربه «تجدد آمرانه» بود. روی دیگر این تجددخواهی استعماری، «دیکتاتوری منور» بود که در امتداد اسلام‌ستیزی و ایران‌ستیزی جریان روشنفکری غرب‌زده دنبال می‌شد و مواضع تند و هتاکانه برخی نویسندگان و گویندگان این جریان علیه دین و روحانیت را به همراه داشت.

در شهریور ۱۳۲۰، هرگز متوقف نشد. البته در هر دورانی به اقتضای شرایط زمانی و مکانی، یک نفر آدم -مثلاً- عامی عملکردی بیاد و کودتا از شیخ فضل الله نوری گرفته تا سیدعبدالحسین لاری، میرزا کوچک‌خان جنگلی، شهید محمد خیابانی، شیخ محمدحسین مجتهد برازجانی، سیدمرتضی اهرمی، سیدعبدالله بلادی و ده‌ها نیز دهندا غافل از آن که علاوهبر اسناد متقن بی‌شمار که افشاگر ماهیت رژیم دین‌ستیز

پاورقی

Research@kayhan.ir

پابلو نرودا برنده جایزه نوبل ادبیات سال ۱۹۶۴ نشد. اما با اعلام نام برنده، هیچ جشنی در دفتر کنگره برپا نشد. برنده آن سال ژان پل سارتر بود و همان‌طور که همگان می‌دانند، از پذیرش این جایزه سر باز زد.

نرودا مجبور شد تا سال ۱۹۷۱ منتظر بماند، تا اینکه سرانجام تصمیم آکادمی سوئد (آکادمی نوبل) بر این شد که جایزه نوبل را به او اهدا کند.

در آن زمان او سفیر شیلی در فرانسه بود و دولت دموکراتیک دوستش سالوادور آلنده را نمایندگی می‌کرد (که سپس در سال ۱۹۷۳ به طور غیردموکراتیک برکنار و به قتل رسید).

در سال ۱۹۶۲، تنها چند ماه پس از ساخت دیوار برلین، نیکلاس ناباکف

می‌شد و برنامه فرهنگی برلین نیز همین‌طور (یعنی برنامه فرهنگی برلین نیز از سوی آمریکا تأمین مالی می‌شد).

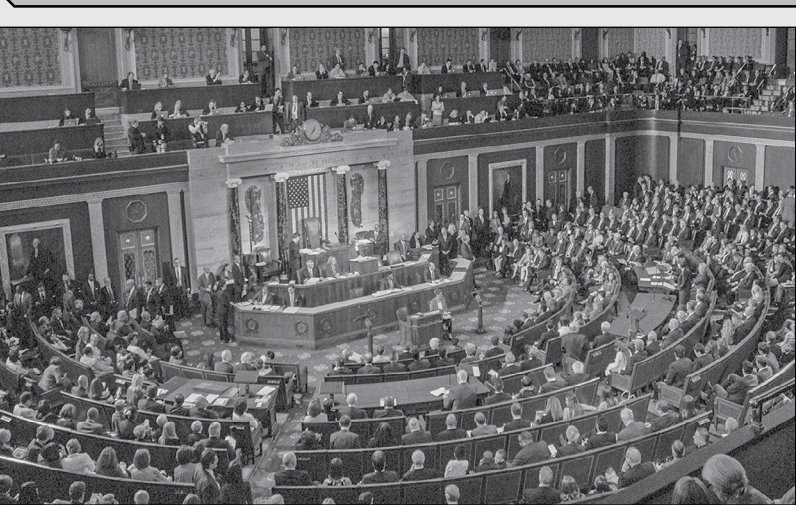
برانت بسا این موضوع کاملاً راحت بود و این موضوع ذره‌ای او را نگران نمی‌ساخت. نیکی (نیکلاس ناباکف) بسیار جهان‌پدیده و کاربلد بود، آرتباطات قوی‌ای داشت و[همه آدم‌های مهم را می‌شناخت، بنابراین برای سازماندهی امور فرهنگی برلین کاملاً ایده‌آل بود.»

از نظر ناباکف، برلین غربی بخشی از «جاذبیت‌بین‌المللی» خود را از دست داده بود و به نظر زمان آن فرا رسیده بود که بار دیگر در «بازی فرهنگی» آورود کرده و[سرمایه‌گذاری کند.

به گفته جان‌هانت، ناباکف «هرگز آماده نبود برای باورهایش با تمام جهان

جنگ سرد فرهنگی؛ سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر- ۱۸۷

مسئولیت جدید ناباکف و نارضایتی جوسلسون



توسط ویلی برانت، شهردار برلین غربی، دعوت شد تا به عنوان مشاور امور فرهنگی بین‌المللی به سنای برلین بپیوندد این انتصاب، یک دوستی قدیمی را تحکیم بخشید و ناباکف را به شهری بازگرداند که احساس نزدیکی عمیقی با آن داشت.

استوارت همیشایر به یاد آورد: «برانت و ناباکف به خوبی با هم کنار می‌آمدند. برانت از سوی آمریکایی‌ها تأمین مالی

به گفته دایانا، جوسلسون از انتصاب جدید ناباکف زیاد راضی نبود، «اما آن را قورت داد». ناباکف که زمان بیشتری را در برلین می‌گذرانند، به نظر می‌رسید در حال فاصله گرفتن از کنگره است، اما از حساب هزینه‌های آن نه. جوسلسون که همیشه بر محدودیت‌ها تأکید داشت، نمی‌توانست کار چندان‌ی برای مهار ولخرجی ذاتی نیکلاس ناباکف انجام دهد.

۱- خودشفته بود و تمرکز شدیدی بر خویشتن

ابتدا با ظاهر مقدسی و علاقه به اسلام، علاقه به روضه حضرت سیدالشهدا، این‌طور علاقه‌ها را به او نشان دادند و او هم خوب عمل می‌کرد. من در روضه‌ای که گمان می‌کنم که مال ارتش بود، در جوانی، در اوایل جوانی، در روضه آن‌ها رفتم و دسته‌جانی که از ارتشی‌ها نوحه‌خوانی می‌کردند و سینه‌زنی می‌کردند، دیدم. این ابتدائاً با این سلاح وارد شد در کشور ما، یعنی، آوردندش در کشور ما، با قلدری، آن‌هایی که مراکز قدرت بودند؛ کنار گذاشت و عشار و کسانی آرا[که قدرتی در ایران داشتند؛ آن‌ها را با قلدری و نقشه شکست داد و کنار گذاشت و بعد از این که یک قدری استقرار پیدا کرد پایش، شروع کرد به آن نقشه دوم.

نقشه دوم این بود که اسلام را هر چه می‌تواند، از آن قیچی کند. به روحانیون که مبدأ امور مردم بودند و مرجع مردم بودند و هر یکی‌شان در یک ده یا در یک شهر یا در یک استان نفوذ



داشتند و می‌توانستند یک‌وقت مردم را بسج کنند، روحانیون را آن قدر تضعیف کرد، آن قدر در تبلیغات این‌ها را تضعیف کرد که شوفرها اینها را سوار نمی‌کردند.

یکی از دوستان من- خدا رحمتش کند- گفت: من اراک بودم، می‌خواستم پیام قبم، رفته که اوتموبیلی را اجاره کنم برای آمدن. آن شخص گفت که ما قرار داده‌ایم با خودمان- اشخاصی که منحرف بودند و هکذا.»

صفحه ۶

شنبه اول آذر ۱۴۰۴

اول جمادی‌الثانی ۱۴۴۷ – شماره ۱۱-۲۴

شوری و بلوک سوسیالیست را به دست آورد.»

برای دستیابی به این هدف، او با پیوتر آندریویچ آبراسیموف، سفیر اتحاد جماهیر شوروی در برلین شرقی، دوست شد. این دو، ساعت‌ها در سفارت شوروی با یکدیگر وقت می‌گذراندند و در نهایت آبراسیموف به درخواست‌های مصرانه ناباکف برای حضور هنرمندان شوروی در جشنواره هنرهای برلین- که ناباکف نیز مدیر آن بود- تن داد.

ایسن تصمیمی خطرناک برای آبراسیموف بود: اطلاعات شوروی KGB به دقت ناباکف را تحت نظر داشت. از طریق جاسوس «ک‌ک‌ب» که به عنوان مشاور برانت نفوذ کرده بود، روس‌ها از تمامی وابستگی‌های ناباکف به کنگره‌ای که توسط سازمان سیا حمایت می‌شد، اطلاع داشتند.

به گفته دایانا، جوسلسون از انتصاب جدید ناباکف زیاد راضی نبود، «اما آن را قورت داد». ناباکف که زمان بیشتری را در برلین می‌گذراند، به نظر می‌رسید در حال فاصله گرفتن از کنگره است، اما از حساب هزینه‌های آن نه.

جوسلسون که همیشه بر محدودیت‌ها تأکید داشت، نمی‌توانست کار چندان‌ی برای مهار ولخرجی ذاتی نیکلاس ناباکف انجام دهد. استوارت همیشایر گفت: «او سلیقه بسیار پرهزینه‌ای داشت و این باید پرداخت می‌شد.»

اما این ارتباط که رسماً بین کنگره و دفتر برانت برقرار شده بود، فرصتی را برای کنگره فراهم کرد تا در «برلینر فستوخن» (هفته‌های جشنواره برلین) (حضور) داشته باشد.

در سال ۱۹۶۴، کنگره هزینه حضور این افراد را تأمین کرد: گوتتر گراس، دبلیو. اچ. اوذن، کیت بوتسفورد، کلینت بروکس، لنگستون هیوز، رای‌ی ماکائولی، ابرت پن وارن، جیمز مریل، جان تامپسون، تد هیوز، هربرت رید، پیتر راسل، استیفن اسپندر، روزر کاپوا، پیر امانوئل، دریک والکوت، خورخه لوئیس بورخس و وله سوسیتا (جان‌هانت و فرانسوا بوندی نیز به عنوان ناظر حضور یافتند).

«اما جاسلسون نمی‌توانست خشم خود را نسبت به آنچه «اتحاف ناباکف از مسیر تعیین‌شده» می‌دید، فروخورد.» همیشایر گفت: «او (ناباکف) حسود بود. همیشه می‌گفت «گروه روشنفکران من» (من من من کرد و منیت داشت.)، به آنها چاپلوسی می‌کرد و انتظار وفاداری داشت. نیکی (نیکلاس ناباکف) بخشی از «گروه» او بود، ولی بعد به چیز دیگری علاقه‌مند شد او فاصله گرفت. جوسلسون عصبانی و آزرده‌خاطر بود.»

پا‌نوشت:
۱- خودشفته بود و تمرکز شدیدی بر خویشتن داشت.

آن شوفر گفت- که دو طایفه را سوار اتموبیل نکنیم، یکی فواحش و یکی آخوندها را!

این‌طور تحقیر کردند. این تحقیر نه اینکه یک مطلبی بود که من باب اتفاق رضخان می‌خواست این کار را بکند، این نقض‌ای بود که رضخانی از باب اینکه می‌توانست یک وقت یک کشوری را به هم بزند و یک ناحیه‌ای را بسج کند، این قدرت باید گرفته بشود.

این قدرت را کوشش کردند و گرفتند؛ یعنی، روحانیون را منزوی کردند و از هرجا هم که بکصدایی از آن‌ها بلند می‌شد و یک قیامی می‌کردند، آن را خفه می‌کردند.

از مشهد بود، علمای مشهد یک وقت قیام کردند، گرفتند همه را مثل مرحوم آقاآزاده افزردن آخوند خراسانی[که آن‌وقت آن‌قدر قدرت داشت، او را هم گرفتند. مرحوم آقا میرونس امیریونس اردبیلی[که آن وقت در مشهد بودند و عده زیادی از علما را گرفتند و آوردند در تهران و



مرحوم آقاآزاده را با یک شب‌کلاه از توی خیابان می‌برندند به دادگاه برای محاکمه. یک نفری که در خراسان آن قدر قدرت داشت، این‌قدر او را تحت سلطه آوردند.

و این یک مسئله‌ای نبود که رضخان با آقاآزاده مخالف باشد، نه، مسئله اساسی بود که باید آخوند نباشد. زور، دنبالش تبلیغات دامنه‌دار، اشعار اشخاصی که منحرف بودند و هکذا.»